

اهمیت سرمایه‌گذاری در آموزش زنان

مصطفی عمادزاده*

چکیده: این مقاله نشان می‌دهد که سرمایه‌گذاری در آموزش زنان نه تنها شکاف جنسیتی را کاهش می‌دهد بلکه موجب ارتقای سطح بهره‌وری، تولید بیشتر و درآمد بالاتر خواهد شد. چارچوب نظری پژوهش مبتنی بر نظریه سرمایه انسانی و با تأکید بر سرمایه‌گذاری در آموزش زنان است. یافته‌های این پژوهش که با استفاده از روش اسنادی انجام شده است نشان می‌دهد که افزایش تحصیلات به طور مشابهی در میزان دستمزد مردان و زنان تأثیر می‌گذارد، و سرمایه‌گذاری بیشتر در مقاطع بالاتر آموزشی (به دلیل هزینه‌های پولی و فرصتی فزاینده) با بازده نزولی روبه‌روست. ولی از آنجا که متوسط تحصیلات زنان در ایران و بیشتر کشورهای جهان تا کنون کمتر از مردان بوده است، بازده نهایی تحصیلات زنان بیش از مردان است. علاوه بر این، بازده اجتماعی تحصیلات زنان نیز بیشتر است چراکه زنان تحصیل کرده نقش مهمی در ارتقای سطح بهداشت، سلامت و پیشرفت تحصیلی فرزندان خود ایفا می‌کنند. اقتصاددانان معتقدند که زنان تحصیل کرده مشارکت بیشتری در نیروی کار دارند و با شرکت در فعالیت‌های تولیدی و درآمدزا، مالیات بیشتری به دولت می‌پردازند، و بدین ترتیب پایه مالیاتی را وسعت می‌بخشند.

واژه‌های کلیدی

آموختن، تحولات اجتماعی، زنان، سرمایه‌گذاری، فعالیت‌های اجتماعی

مقدمه

تفاوت‌های جنسیتی، به طور عام، و شکاف جنسی در آموزش، به طور خاص، از موانع اساسی رشد و توسعه اقتصادی به شمار می‌آید. تجربه دهه‌های اخیر کشورهای در حال توسعه مبین آن است که افزایش سرمایه‌گذاری در نیروی انسانی، به ویژه آموزش زنان، زمینه لازم را برای دستیابی به رشد اقتصادی بالاتر و رفاه اجتماعی بیشتر مهیا می‌سازد. تبعیض جنسی، در هر شکل آن، سبب می‌شود که زنان نتوانند فعالانه در جامعه به فعالیت پردازند. از آنجا که حضور و مشارکت زنان در حکم نیمی از نیروی بالقوه کار می‌تواند نقش مؤثری در پیشرفت جامعه داشته باشد، از بین بردن تفاوت‌ها و شکاف‌های جنسی در بخش‌های گوناگون اقتصادی و نیز آموزش و پرورش نه تنها به «برابری» بیشتر بلکه به «کارایی» بالاتر می‌انجامد. تجربه‌های کشورهای جنوب شرق آسیا نشان داده است که سرمایه‌گذاری در آموزش زنان موجب افزایش تولید اجتماعی می‌شود و زمینه را برای رشد و توسعه بیشتر فراهم می‌سازد (کامرون^۱ و دیگران، ۲۰۰۱: ۴۶۶).

هدف از ارائه این مقاله آن است که نشان داده شود با تخصیص بیشتر منابع به آموزش زنان، نه تنها به برابری و عدالت اجتماعی دست می‌یابیم بلکه آموزش زنان موجب ارتقای سطح بهره‌وری، تولید بیشتر و درآمد بالاتر خواهد شد. همچنین تلاش می‌شود تا میزان بالای کارایی سرمایه‌گذاری در آموزش زنان نیز نشان داده شود. در بخش یکم، بازده اقتصادی سرمایه‌گذاری در آموزش زنان؛ در بخش دوم، ابعاد اقتصادی و آثار خارجی آموزش زنان؛ در بخش سوم، آثار آموزش زنان بر حوزه مالیات عمومی؛ و در بخش چهارم، سیاست‌های مؤثر در افزایش سرمایه‌گذاری در آموزش زنان بررسی می‌شود.

۱. بازده اقتصادی سرمایه‌گذاری در آموزش زنان

تفاوت تعداد سال‌های تحصیل زنان و مردان، اگرچه امری کلی و بدیهی است، بررسی دقیق آن می‌تواند بسیار آموزنده باشد. در آغاز قرن بیست و یکم، جهان همچنان شاهد تفاوت‌های جنسی در بسیاری از اشکال سرمایه‌انسانی است. براساس آخرین آمار یونسکو، با وجود آنکه در دهه ۱۹۹۰ در نزدیک به ۴۰ کشور جهان، میزان سوادآموزی زنان در مقایسه با مردان از سرعت بیشتری برخوردار بوده است، هنوز دوسوم از بی‌سوادان جهان را زنان تشکیل می‌دهند (یونسکو، ۲۰۰۱: ۲۳).

بازده اقتصادی سرمایه‌گذاری در آموزش، ابتدا براساس تفاوت بین دستمزد مردان برحسب تعداد سال‌های تحصیل و سن آنان محاسبه شد. از همان ابتدا، در محاسبه بازده اقتصادی آموزش، زنان کنار گذاشته شدند زیرا مقایسه بهره‌وری نیروی کار افرادی که به طور مستمر در بازار کار حضور نداشتند مشکل به نظر می‌رسید (هکمن^۱، ۱۹۸۰: ۹۷). از طرف دیگر، در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، برای کار زنان دستمزدی پرداخت نمی‌شود. بنابراین، مهم‌ترین مسئله در محاسبه بازده اقتصادی آموزش زنان است که فقط آن بخش از زنانی که در بازار کار مشارکت دارند و دستمزد دریافت می‌کنند به حساب آورده می‌شوند، و در این صورت می‌توان بین دستمزد دریافتی و بهره‌وری نیروی کار زنان ارتباط برقرار ساخت و آنها را با یکدیگر سنجید (شولتز^۲، ۱۹۹۵: ۴۹).

1. Heckman
2. Schultz

جدول ۱. میزان مشارکت زنان* در بازار کار کشورهای توسعه‌یافته**

کشور	میزان مشارکت زنان	
	۱۹۹۱	۲۰۰۱
استرالیا	۶۱/۷	۶۶/۱
کانادا	۶۷/۹	۷۰/۵
فرانسه	۵۸/۲	۶۳/۳
آلمان	۶۱	۶۴/۴
ایتالیا	۴۶/۲	۴۷/۸
ژاپن	۶۱/۴	۶۴/۴
کره جنوبی	۵۱/۸	۵۵
هلند	۵۴/۵	۶۶/۳
اسپانیا	۴۲/۱	۵۰/۸
انگلستان	۶۶/۳	۶۷/۵
ایالات متحده امریکا	۶۸/۵	۶۹/۷

* میزان مشارکت زنان عبارت است از نیروی کار زنان تقسیم بر جمعیت زنان در سنین ۱۵ تا ۶۴.
 ** سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه، ۲۰۰۲.

خوشبختانه، طی ۵۰ سال گذشته، در اکثر کشورهای جهان، مشارکت زنان در نیروی کار روند فزاینده‌ای داشته است. جدول ۱ میزان مشارکت زنان را در بازار کار کشورهای صنعتی در سال‌های ۱۹۹۱ و ۲۰۰۱، و جدول ۲ میزان مشارکت زنان را در بازار کار برخی از کشورهای در حال توسعه نشان می‌دهد. همان‌گونه که مشاهده می‌شود، مشارکت زنان ایران در بازار کار از زنان کشورهای نظیر الجزایر، مصر،

پاکستان و ترکیه پایین تر بوده است. آنچه اهمیت دارد رشد قابل توجه حضور زنان در بازار کار در بین سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۹ است.

جدول ۲. میزان مشارکت زنان در بازار کار کشورهای در حال توسعه*

کشور	میزان مشارکت زنان	۱۹۸۰	۱۹۹۹
الجزایر	۲۱/۴	۲۷/۱	
برزیل	۲۸/۴	۳۵/۴	
مصر	۲۶/۵	۳۰/۱	
هند	۳۲/۲	۳۳/۷	
اندونزی	۳۵/۲	۴۰/۶	
ایران	۲۰/۴	۲۶/۷	
مکزیک	۲۶/۹	۳۲/۹	
پاکستان	۲۲/۷	۲۸/۱	
فیلیپین	۳۵/۱	۳۷/۷	
عربستان سعودی	۷/۶	۱۵/۵	
سوریه	۲۳/۵	۲۶/۷	
تایلند	۴۷/۴	۴۶/۳	
ترکیه	۳۵/۵	۳۷/۳	
ویتنام	۴۸/۱	۴۹/۱	

* بانک جهانی، ۲۰۰۱ ب: جدول ۲-۲: ۵۱-۵۰

جدول ۳ روند مشارکت زنان ایران را در بازار کار طی چهار دهه گذشته نشان می‌دهد. میزان حضور زنان ایران در بازار کار افزایش چشمگیری داشته است و پیش‌بینی می‌شود که در دهه آینده، با سرمایه‌گذاری‌های بیشتر در آموزش زنان، بیش از

پیش افزایش یابد.

جدول ۳. نسبت زنان شاغل به کل جمعیت زنان ۱۰ ساله و بیشتر کشور*

سال	جمعیت زنان ۱۰ ساله و بیشتر (هزار نفر)	زنان شاغل (هزار نفر)	نسبت زنان شاغل به جمعیت زنان (درصد)
۱۳۳۵	۶۲۴۲	۵۷۳	۹/۸۰
۱۳۴۵	۸۲۰۶	۹۴۴	۱۳/۲۶
۱۳۵۵	۱۱۲۰۶	۱۲۱۲	۱۳/۷۷
۱۳۶۵	۱۶۰۳۳	۹۸۰	۸/۹۱
۱۳۷۰	۱۸۶۵۸	۱۲۳۱	۹/۴۰
۱۳۷۵	۲۲۳۷۹	۱۷۶۵	۱۲/۱۱
۱۳۷۸	۲۴۵۸۶	۱۹۱۱	۱۲/۷۰

* مرکز آمار ایران، سرشماری‌های عمومی نفوس و مسکن سال‌های مختلف

توضیح دلایل افزایش حضور زنان در بازار کار نیازمند تحلیل‌های اقتصادی است. به طور کلی، حضور زنان در بازار کار تحت تأثیر سه عامل عمده اقتصادی قرار دارد:

۱. سطح دستمزد زنان: دستمزد زنان باید در حدی باشد که هزینه‌های فرصت ماندن آنها در خانه و انجام امور خانه‌داری را جبران کند.
۲. شرایط اقتصادی-اجتماعی خانوار: هر قدر زنان در شرایط اقتصادی و اجتماعی بهتری باشند، کمتر به درآمدهای کاری وابسته‌اند. در شرایط متعارف، عموماً زنانی به بازار کار مراجعه می‌کنند که دستمزد کاری برای آنها مطلوبیت بیشتری داشته باشد.
۳. میزان دستمزد همسر: درآمد شوهر یا درآمد خانواده‌ای که زن در آن زندگی می‌کند نقش تعیین‌کننده‌ای در مشارکت زنان در بازار کار دارد. بدین معنی که هر قدر

درآمد شوهر بالاتر باشد، هزینه فرصت از دست رفته برای وی بالاتر است. در این صورت، در تقسیم کاری که به وجود می‌آید، زنان به فعالیت‌های خانه‌داری و اداره امور منزل، و مردان به فعالیت‌های اقتصادی در بازار کار می‌پردازند.

در اینجا تنها به ابعاد اقتصادی حضور زنان در بازار کار اشاره شده، در صورتی که کار برای زنان یک نیاز اجتماعی نیز هست و در اکثر جوامع، حضور زنان در بازار کار برای آنان رضایت خاطر به وجود می‌آورد و آنها را ارضا می‌کند. از این رو، نباید حضور زنان در بازار کار را صرفاً به متغیرهای اقتصادی وابسته و محدود کرد.

اهمیت دستمزد زنان زمانی مشخص می‌شود که آنها در بازار کار حضور یابند و در مقابل خدمات خود دستمزد دریافت کنند. لیکن از آنجا که تمام زنان تحصیل کرده در بازار کار حضور نمی‌یابند و به فعالیت اقتصادی نمی‌پردازند، شاخص دستمزد زنان عموماً نارساست و قابلیت تعمیم ندارد (بردسال^۱ و سابوت^۲، ۱۹۹۳: ۱۵). از سوی دیگر، بسیاری از زنان ازدواج نکرده ممکن است درآمد حاصل از کار خود را با سایر اعضای خانواده به مصرف برسانند. در هر صورت، تصمیم زنان برای حضور در بازار کار تحت تأثیر ترکیبی از متغیرها قرار می‌گیرد که تأمل در آنها ضرورت دارد. درآمدهای غیر از دستمزد عبارت‌اند از: درآمد حاصل از دارایی‌های به ارث رسیده، درآمد حاصل از جهیزیه، و درآمد حاصل از سرمایه اجتماعی (مهم‌ترین منبع اطلاعاتی برای پیش‌بینی احتمال کار برای دستمزد در بازار کار). مطالعات انجام‌شده نشان داده‌اند که درآمدهای غیر از دستمزد نمی‌توانند سطح دستمزد را تغییر دهند، زیرا دستمزد هر فرد را میزان بهره‌وری و تجربه وی در بازار کار تعیین می‌کند (شولتر، ۱۹۹۵: ۱۹۷). اما درآمدهای غیر از دستمزد از جمله عوامل تعیین‌کننده میزان مشارکت زنان در بازار کار و دارای اهمیت ویژه‌ای هستند.

1. Birdsall

2. Sabot

دستمزد عموماً تابعی از میزان تحصیلات و تعداد سال‌های تجربه کاری است. تابع دستمزد برای زنان و مردان یکسان است و شکل عمومی آن به این صورت است:

$$\ln W = a + b_0 S + b_1 E + b_2 E^2$$

در این معادله $\ln W$ لگاریتم طبیعی نرخ دستمزد، a عرض از مبدأ، و b_0 ، b_1 و b_2 ضرایب متغیرهای تحصیلات (S)، تجربه (E) و مربع تجربه (E^2) هستند (مینسر^۱، ۱۹۷۴: ۲۷). در تابع دستمزد، بر تعداد سال‌های تجربه پس از اتمام تحصیلات تأکید بسیار شده است زیرا تجربه انباشته شده بهره‌وری را ارتقا و دستمزد را افزایش می‌دهد. در مورد زنان، تجارب کسب‌شده در بازار کار، پس از سال‌های تحصیل، عموماً مستمر نیست چراکه زنان معمولاً به دلیل ازدواج، بچه‌دار شدن و لزوم مراقبت از نوزاد با وقفه‌هایی در بازار کار حضور می‌یابند؛ و به علت بار سنگین مسئولیت خانه‌داری، از اضافه کار و شرکت در جلسات خارج از وقت اداری یا رفتن به مأموریت اداری به شهرهای دیگر احتراز می‌کنند. این مسئله در بلندمدت موجب کاهش بهره‌وری آنان و، در مجموع، کمتر بودن دستمزد زنان از مردان می‌شود.

اقتصاددانان لگاریتم طبیعی نرخ دستمزد برای هر ساعت کار را در مقابل سطح تحصیلات و تعداد سال‌های تجربه کاری پس از اتمام تحصیلات در بسیاری از کشورها بررسی و تحلیل کرده‌اند. ساختار دستمزدها در اکثر کشورهای جهان نتایجی مشابه و قابل تعمیم به دست داده است (ساخاروپولوس^۲، ۱۹۹۴: ۱۳۲۷). با برآورد رگرسیون لگاریتم دستمزدها در مقابل تعداد سال‌های تحصیل، ضریب تحصیلات یا b_0 تخمینی از درصد تغییر در دستمزد دریافتی برای یک سال حضور اضافی در نظام آموزشی به دست می‌آید (مینسر، ۱۹۷۴: ۲۷). ضریب تحصیلات را می‌توان میزان بازده خصوصی سرمایه‌گذاری خانواده در تحصیلات اضافی قلمداد کرد. به عبارت دیگر، در تابع دستمزد، ضریب تحصیلات همان میزان بازده خصوصی داخلی است، با این فرض

1. Mincer
2. Psacharopoulos

که هزینه فرصت اوقات دانشجویی، برای هر سال اضافی که به دانشگاه می‌رود، برابر با هزینه پولی رفتن به دانشگاه باشد. چنانچه فرض شود که نیروی کار دستمزدی معادل بهره‌وری نهایی کارش دریافت می‌دارد، در این صورت این ضریب می‌تواند مبین بازده اجتماعی آموزش باشد.

جالب توجه آن است که افزایش نسبی دستمزد ناشی از تحصیلات اضافی (یک سال حضور بیشتر در نظام آموزشی) برای مردان و زنان تقریباً برابر است، و تعداد سال‌های تجربه تغییر اندکی در سطح دستمزدها به وجود می‌آورد. به این ترتیب، مشکل حضور غیرمستمر زنان در بازار کار و کسب تجارب کمتر مرتفع می‌شود. چنانچه در برآورد میزان بازده خصوصی تحصیلات، تفاوت اساسی بین زنان و مردان وجود داشته باشد، این تفاوت عموماً ناشی از بالاتر بودن میزان بازده تحصیلات زنان است. زیرا در اکثر جوامع، تعداد سال‌های تحصیل زنان کمتر از مردان است، و از آنجا که بازده تحصیلات در مقاطع پایین‌تر عموماً بالاتر است، این تفاوت حاکی از بیشتر بودن بازده خصوصی سرمایه‌گذاری در آموزش زنان است (کینگ^۱ و هیل^۲، ۱۹۹۳: ۱۲۴). از سوی دیگر، با آنکه اندازه مطلق هزینه فرصت حضور در مدرسه و دانشگاه و مراجعه نکردن به بازار کار، و درآمد حاصل از دستمزد وابسته به یک سال تحصیل اضافی برای زنان کمتر از مردان است، نسبت درآمد کسب‌شده به هزینه فرصت تحصیلات، برای زنان و مردان در هر سطح مشخصی از تحصیلات، مثلاً ابتدایی، دبیرستان و عالی، تقریباً مشابه است.

در برآورد بازده سرمایه‌گذاری در آموزش، این واقعیت از ابتدا معلوم شده که بازده سرمایه‌گذاری در سال‌های اضافی تحصیل و در سطوح بالاتر، روند نزولی دارد. بدین معنی که هر قدر سرمایه‌گذاری بیشتری در مقاطع بالاتر صورت گیرد، بازده نسبی آن

1. King
2. Hill

کمتر خواهد بود. زیرا در سطوح بالاتر تحصیلی، هزینه‌های پولی و فرصتی آموزش عموماً سیر صعودی پیدا می‌کند (ساخاروپولوس و پاتریونز، ۲۰۰۲: ۷). از سوی دیگر، افراد عموماً تا آنجا به تحصیل خود ادامه می‌دهند که بازده تحصیلات بیش از هزینه‌های مالی آن باشد.

جدول ۴. بازده اقتصادی-آموزشی بر حسب جنس*

مقطع تحصیلی	مردان	زنان
ابتدایی	۲۰/۱	۱۲/۸
دبیرستان	۱۳/۹	۱۸/۴
عالی	۱۱	۱۰/۸
کلیه مقاطع تحصیلی	۸/۷	۹/۸

*ساخاروپولوس و پاتریونز، ۲۰۰۲: ۱۵

از آنجا که در اکثر کشورهای در حال توسعه، بازده تحصیلی در مقطع ابتدایی بیشتر از دبیرستان، و در دبیرستان بالاتر از آموزش عالی است، و با توجه به اینکه متوسط جمعیت جهان تحصیلاتی در حد مقطع دبیرستان دارند و متوسط سطح تحصیلات زنان نیز کمتر از مردان است، هرگونه سرمایه‌گذاری در آموزش زنان بازده بالاتری نسبت به سرمایه‌گذاری در آموزش مردان خواهد داشت. به عبارت دیگر، بازده تحصیلی دختران در مقطع دبیرستان، در شرایط یکسان، بیش از پسران است (جدول ۴). چنانچه شکاف میان ثبت‌نام دختران و پسران از بین برود، بی‌شک جامعه از بازده بالاتر این سرمایه‌گذاری منتفع خواهد شد (شولتز، ۱۹۹۵: ۱۹۹). بنابراین، از بین بردن این شکاف و تبعیض جنسی مهم‌تر از توزیع عادلانه امکانات جامعه بین دختران و پسران است زیرا توزیع عادلانه منابع در شهرها و مناطق محروم، تبعیض‌های جنسی و شکاف

موجود را کاهش نخواهد داد.

۲. ابعاد اقتصادی و آثار خارجی آموزش زنان

هرگاه تولید و مصرف کالاها یا خدماتی دارای هزینه و فایده اجتماعی باشد، و این هزینه و فایده مورد توجه تولیدکننده یا مصرف‌کننده قرار نگیرد، دولت‌ها در تولید و مصرف این‌گونه کالاها و خدمات مداخله می‌کنند تا هزینه‌های اجتماعی آن محدود شود و فایده‌های اجتماعی آن به استفاده بهتر عموم مردم برسد. آموزش از جمله خدماتی است که تولید و مصرف آن دارای فایده‌های اجتماعی است. هنگامی که فردی به تحصیل می‌پردازد، نه تنها خود از منافع توانایی و تخصص بهره‌مند می‌شود، بلکه جامعه نیز از قابلیت‌های ایجادشده در او سود می‌برد. بنابراین، جامعه نیز باید به سهم خود در سرمایه‌گذاری‌های آموزشی مشارکت داشته باشد.

با برآورد بازده اجتماعی تحصیل با استفاده از روش‌های متداول نمی‌توان تمام فایده‌ها و هزینه‌های اجتماعی آموزش را تخمین زد. در این روش‌ها، به هزینه‌های اجتماعی آموزش اهمیت بیشتری داده می‌شود و همواره تأکید بر آن است که هزینه‌های اجتماعی آموزش در دانشگاه‌ها بیشتر از دبیرستان‌ها و در دبیرستان‌ها بیشتر از دبستان‌هاست. لیکن در حالی که مرتب بر فایده‌های اجتماعی آموزش تأکید می‌شود، بسیاری از این فایده‌ها هنوز قابلیت تبدیل به کمیت‌های پولی را ندارند و بنابراین نمی‌توانند در محاسبات اقتصادی وارد شوند. برای نمونه، تأثیر آموزش در مشارکت مردم و تعمیم مردم‌سالاری به سادگی قابل اندازه‌گیری نیست.

در سطح اقتصاد کلان، تحصیلات مهم‌ترین و نیرومندترین عامل رشد اقتصادی در دهه‌های گذشته است (یورگسون^۱، ۱۹۹۵: ۵۶). بخش مهمی از رشد اقتصادی دهه‌های قبل ناشی از تحول نیروی کار و توانایی‌های قابل ملاحظه حاصل از سرمایه‌گذاری‌های

1. Jorgenson

آموزشی است. بررسی‌ها در سطح اقتصاد خرد نیز اثر آموزش بر رشد اقتصادی را تأیید می‌کند. برای نمونه، آثار بین‌نسلی در تولید سرمایه انسانی را در نظر بگیرید (شولتز، ۱۹۸۸: ۲۷۳). فرزندان والدین تحصیل‌کرده عموماً در تحصیل به پیشرفت‌های چشم‌گیری نائل می‌آیند. در این خانواده‌ها، زمینه سرمایه‌گذاری بیشتر در آموزش فرزندان به روش‌های گوناگون فراهم می‌شود. همه اعضای خانواده شرایطی را به وجود می‌آورند که جوان‌ترها با جدیت بیشتری درس بخوانند و در پیمودن نردبان پیشرفت تحصیلی موفق باشند (روزنویگ^۱ و ولپین^۲، ۱۹۹۴: ۶۷۹). جامعه نیز از این موفقیت‌ها سود می‌برد و برای آن ارزش زیادی قائل است، ارزشی بیش از فایده‌های خصوصی تحصیلات برای افراد و خانواده‌های آنها. سرمایه‌گذاری برای جوانان، سرمایه‌گذاری در بهره‌وری نسل‌های آینده است. والدین در تشکیل سرمایه انسانی نسل آینده مشارکت دارند. از آنجا که این نوع سرمایه منشأ درآمد بالاتر، اشتغال بیشتر و رفاه اقتصادی گسترده‌تر است، جامعه نیز باید در این سرمایه‌گذاری مشارکت عمده داشته باشد.

مطالعات متعددی در زمینه آموزش زنان انجام شده و نتایج تمامی آنها بیانگر این واقعیت است که تحصیل مادران آثار پایا و گسترده‌ای بر پیشرفت کیفی فرزندان دارد (استراوس^۳ و بیگل^۴، ۱۹۹۶: ۱۶). همین مطالعات نشان داده‌اند که تأثیر میزان تحصیلات مادر در رشد و شکوفایی فرزندان بیشتر و مهم‌تر از میزان تحصیلات پدر است (برمن^۵، ۱۹۹۷: ۳۸). لیکن در کشورهای در حال توسعه نظیر ایران که متوسط تحصیلات مادران عموماً کمتر از پدران است، رشد و شکوفایی فرزندان تحت تأثیر تحصیلات و شغل پدر قرار دارد.

در شرایط مساوی، زنان تحصیل‌کرده دوران بارداری را با سلامت بیشتری به پایان

-
1. Rosenzweig
 2. Wolpin
 3. Strauss
 4. Beegle
 5. Behrman

می‌رسانند و متوسط وزن نوزادان آنها بیشتر است. همچنین درصد ماندگاری نوزادان آنها بالاتر، و میزان ابتلای آنها به بیماری در ماه‌های نخستین زندگی کمتر است. مادران تحصیل کرده فرزندان خود را بهتر تغذیه می‌کنند. فرزندان آنان زودتر وارد مدرسه می‌شوند، مقاطع تحصیلی را با موفقیت به پایان می‌رسانند، و سال‌های بیشتری به تحصیل ادامه می‌دهند. نتایج مطالعات انجام شده نشان می‌دهد که در شرایط مساوی، افزایش سطح تحصیلات مادران بیش از افزایش میزان تحصیلات پدران در سلامت، رشد تحصیلی و بهره‌وری آینده فرزندان تأثیر مفید خواهد داشت (بلومبرگ^۱، ۱۹۸۸: ۶۵). مادران، نسبت به پدران، رغبت بیشتری به سرمایه‌گذاری در آموزش فرزندان نشان می‌دهند، و در این راه حاضر به فداکاری بیشتری هستند. مادران تحصیل کرده از درایت و ظرفیت‌های بیشتری نسبت به پدران تحصیل کرده برخوردارند و در تولید سرمایه انسانی فرزندان نقش مؤثرتری دارند. پدران تحصیل کرده عموماً درگیر اشتغالات ذهنی و کاری خود هستند و وقت و حوصله چندان برای پرورش فرزندان و ایجاد ارتباط با آنان ندارند. در حالی که موفقیت فرزندان دغدغه مادران تحصیل کرده است و آنها همیشه نگران کیفیت و پیشرفت تحصیلی فرزندان خود هستند.

چنانچه میزان تحصیلات مادر آثار مفیدتری، نسبت به سطح تحصیلات پدر، در تربیت فرزندان داشته باشد، نمایانگر این واقعیت است که آثار خارجی اجتماعی تحصیلات زنان بیشتر است. این اساساً بدان معنی نیست که پدران خواهان پیشرفت تحصیلی فرزندان خود نیستند یا نقشی در موفقیت آنها ندارند بلکه به این مفهوم است که مادران مشارکت بیشتری در دستیابی به این توفیق دارند و در این راه تلاش و فداکاری بیشتری می‌کنند.

در کشورهای در حال توسعه و در مناطق روستایی، ارتباط مستقیمی بین میزان تحصیلات مردان و درآمد آنان وجود دارد. هر قدر مردان از سطح تحصیل و تخصص

1. Blumberg

بالاتری برخوردار باشند، از فناوری‌های جدید تولید اطلاع بیشتری دارند و با به‌کارگیری بهتر آنها، محصول بیشتری تولید می‌کنند. در روستاها، تحصیلات زنان نقش عمده‌ای در افزایش تولید ندارد زیرا آنها در تولید محصولات کشاورزی مشارکت کمتری دارند. بنابراین چه انگیزه‌ای موجب می‌شود تا روستاییان دختران خود را به مدرسه بفرستند و برای آنان سرمایه‌گذاری آموزشی انجام دهند؟ مطالعات نشان می‌دهد که در همین جوامع، زنان تحصیل کرده، با وجود آنکه در تولید کشاورزی نقشی ندارند و در سطح درآمدها تأثیری نمی‌گذارند، شأن و اعتبار بالاتری دارند. واقعیت آن است که در جوامع روستایی نیز مادران تحصیل کرده فرزندان سالم‌تری دارند. آنان فرزندان خود را به موقع به مدرسه می‌فرستند، و فرزندانشان نیز در مدرسه موفقیت‌های بیشتری کسب می‌کنند و تحصیلات خود را تا مقاطع بالاتری ادامه می‌دهند. در جوامع روستایی، مردان تحصیل کرده خواستار ازدواج با زنان تحصیل کرده هستند، زیرا آنها فرزندان سالم‌تر و آگاه‌تری تربیت می‌کنند و مصمم‌اند تا برای آنها سرمایه‌گذاری بیشتری انجام دهند. زنان تحصیل کرده مدیریت خانه و تربیت فرزندان را با تعهد و مسئولیت بر عهده می‌گیرند؛ بنابراین، از نظر مردان کارآمدتر و شایسته‌ترند.

از مباحث مطرح شده در این بخش می‌توان چنین نتیجه گرفت که چنانچه بازده خصوصی سرمایه‌گذاری برای مردان و زنان مشابه و قابل قیاس باشد، از آنجا که آثار خارجی آموزش زنان گسترده‌تر از آموزش مردان است، سرمایه‌گذاری بیشتر در امر آموزش زنان برای جامعه کارآمدتر است. این آثار خارجی و فایده‌های اجتماعی عبارت‌اند از:

۱. زنان تحصیل کرده هنگام بارداری از جنین خود بهتر مراقبت می‌کنند و نوزاد سالم‌تری (از لحاظ وزن و قد) به دنیا می‌آورند.
۲. در خانواده‌هایی که مادران تحصیل کرده‌اند، میزان مرگ و میر نوزادان و کودکان کمتر و درصد ماندگاری آنها بیشتر است.

۳. در خانواده‌هایی که مادران تحصیل کرده‌اند، میزان باروری زنان پایین‌تر است و کمتر گرفتار باروری ناخواسته می‌شوند (بکر^۱، ۱۹۸۱: ۱۷).
۴. در خانواده‌هایی که مادران تحصیل کرده‌اند، بهداشت تغذیه بیشتر رعایت می‌شود و تغذیه خانواده بهتر است. در چنین محیطی، فرزندان از رشد جسمی (قد و وزن) و شرایط روحی و روانی مناسب‌تری برخوردارند.
۵. در خانواده‌هایی که مادران تحصیل کرده‌اند، فرزندان زودتر یا به موقع به مدرسه می‌روند، دوره تحصیل را با موفقیت طی می‌کنند و سال‌های بیشتری به تحصیل ادامه می‌دهند (فاستر^۲، ۱۹۹۶: ۴۹).
۶. در خانواده‌هایی که مادران تحصیل کرده‌اند، اصول بهداشت و درمان بهتر رعایت می‌شود، فرزندان کمتر مریض می‌شوند و هنگام ابتلا زودتر به پزشک مراجعه می‌کنند و سریع‌تر درمان می‌شوند.
۷. مادران تحصیل کرده عموماً پویاترند. آنان تحرک، پویایی و مشارکت در امور اجتماعی را از کودکی به فرزندان خود می‌آموزند و افرادی مسئول و متعهد تربیت می‌کنند (شولتز، ۱۳۷۶: ۹۷).

۳. آثار آموزش زنان بر حوزه مالیات عمومی

در تخصیص زمان و تعیین ترکیب مصرف و سرمایه‌گذاری، افراد به همان ترتیب که دستمزدها و قیمت‌ها را مد نظر قرار می‌دهند، به مالیات هر یک از کالاها و خدمات نیز توجه دارند. به طور کلی، درآمد دولت‌ها از مالیات تأمین می‌شود. دولت‌ها از درآمد حاصل از فعالیت‌های اقتصادی مالیات دریافت می‌کنند. با توجه به اینکه کار کردن در بازار و انجام فعالیت‌های تولیدی درآمدزاست، دولت‌ها از هر نوع دستمزدی مالیات دریافت می‌کنند. چنانچه نرخ مالیات بالا باشد، ممکن است نیروی کار رغبتی به کار و

1. Becker

2. Foster

فعالیت پیدا نکند. اگر نیروی کار، به دلیل بالا بودن نرخ مالیات، فعالیت تولیدی خود را در اختیار بازار کار نگذارد، در این صورت، از ظرفیت و توانایی نیروی کار استفاده مناسب نمی‌شود و جامعه زیان خواهد دید.

چنانچه شکاف جنسی موجود در نظام آموزشی کاهش یابد، دولت‌ها می‌توانند مالیات بیشتری کسب کنند. بدین ترتیب که از یک سو، با ورود بیشتر زنان به عرصه تولید، بر تعداد مالیات‌دهندگان افزوده می‌شود. هر قدر زنان تحصیل کرده بیشتری به نیروی کار بپیوندند و عهده‌دار فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی بیشتری گردند، مالیات بیشتری پرداخت خواهد شد. با افزایش تعداد مالیات‌دهندگان، دولت‌ها انگیزه پیدا می‌کنند تا نرخ کلی مالیات را کاهش دهند. از سوی دیگر، دولت‌ها می‌توانند با افزایش نرخ مالیات برای آن دسته از مشاغلی که عرضه نیروی کار در آنها کشش ناپذیر است (یا نسبت به مالیات حساسیت کمتری از خود نشان می‌دهند) بر درآمد خود بیفزایند. در این صورت می‌توان مالیات بر فعالیت‌هایی را که نسبت به مالیات کشش‌پذیرترند، و غالباً به سبب اخذ مالیات حذف می‌شوند یا کاهش می‌یابند، تقلیل داد (بوسکین^۱ و ششینسکی^۲، ۱۹۸۳: ۲۹۱). از آنجا که کشش عرضه نیروی کار زنان و مردان متفاوت است، چنانچه نظام مالیاتی طوری طراحی شود که بتواند عرضه نیروی کار زنان را، که به طور نسبی کشش‌پذیرتر است، بیشتر جذب بازار کار کند، از یک سو، بر حجم مالیات‌های دریافتی افزوده می‌شود، و از دیگر سو، ممکن است نرخ مالیاتی که مردان می‌پردازند کاهش یابد بدون آنکه از میزان کل مالیات بر درآمد دریافتی کاسته شود. بنابراین، توجه به آموزش زنان و هدایت زنان تحصیل کرده به بازار کار بر قدرت تولیدی جامعه می‌افزاید و پایه مالیاتی را نیز گسترده‌تر می‌سازد. تجربه نشان می‌دهد که عموم مردان مشاغل تمام‌وقت دارند و نمی‌توانند ساعات کار خود را با بالا رفتن میزان

1. Boskin
2. Sheshinsky

دستمزدها افزایش دهند. در عوض، زنان که اکثریت آنها به فعالیت خانه‌داری مشغول‌اند و مسئولیت نگهداری و تربیت فرزندان را به عهده دارند، قادرند هنگام افزایش سطح دستمزدها عرضه نیروی کار خود را به بازار افزایش دهند (فوگل^۱، ۱۹۹۹: ۶).

علاوه بر این، برآوردهای عرضه نیروی کار در خانواده نشان می‌دهد که تعیین هم‌زمان عرضه نیروی کار زن و شوهر دارای آثار متقابل است. بدین صورت که دستمزد بالاتر شوهر، عرضه نیروی کار زن را به بازار کاهش می‌دهد. در حالی که بالا بودن دستمزد زن تأثیر معنی‌داری در عرضه نیروی کار شوهر ندارد. در نتیجه، سرمایه‌گذاری بیشتر در آموزش زنان موجب می‌شود که عرضه نیروی کار آنان به بازار افزایش یابد و پایه مالیات بر درآمد گسترده‌تر شود بدون آنکه خدشه‌ای به عرضه نیروی کار شوهران وارد آید (مک‌کافری^۲، ۱۹۹۷: ۲۷). بنابراین، با توجه به اینکه سطح تحصیلات و دستمزد شوهران بر عرضه نیروی کار زنان اثر منفی دارد، پایه مالیات بر درآمد در بازار کار در جامعه‌ای رشد بیشتری دارد که سطح تحصیلات زنان به سطح تحصیلات مردان نزدیک شود و تفاوت جنسی در آموزش کاهش یابد.

نتیجه آنکه چنانچه در نظام آموزشی، فضا و امکانات تخصیص یافته به دختران افزایش یابد و دختران بیشتری ثبت‌نام شوند، این تخصیص مجدد امکانات موجب می‌شود تا بر سهم زنان در بازار کار افزوده شود و زنان بتوانند با ارائه خدمات خود، منشأ تولید کالاها و خدمات بیشتری باشند، درآمدهای بالاتری کسب کنند و مالیات بیشتری بپردازند. در این صورت، جامعه از یک سو از خدمات زنان استفاده بهتر و از ظرفیت‌های بالقوه نیروی انسانی بهره‌برداری مناسب‌تری می‌کند و، از سوی دیگر، بر میزان مالیات دریافتی می‌افزاید.

متأسفانه امروزه، در بیشتر کشورها، از مجموع درآمد خانواده مالیات اخذ می‌کنند.

1. Fogel
2. McCaffery

از آنجا که مالیات بر درآمد عموماً تصاعدی است، هنگامی که زنان پس از فرستادن فرزندان خود به مدرسه یا دانشگاه وارد بازار کار می‌شوند، با نرخ‌های تصاعدی مالیات بر درآمد مواجه می‌شوند. در واقع، این مسئله ورود زنان به بازار کار و عرضه خدمات آنان را محدود می‌کند و موجب می‌شود تا جامعه نتواند از نیروی کار بالقوه زنان بهره‌مند شود. در حالی که در جوامع جنوب شرق آسیا، برخورد با مسئله مشارکت زنان در بازار کار متفاوت است و تلاش می‌شود تا به هر نحو ممکن، زنان از فعالیت‌های خانه‌داری که حیطه محدود و بازده اقتصادی کمتری دارد، به فعالیت‌های تولیدی در بازار کار که پویاتر و پربازده‌تر است هدایت شوند (کیلینگزورث^۱، ۱۹۸۳: ۵۲). کاهش شکاف جنسی در نظام آموزشی و تشویق زنان به حضور مستمر در بازار کار یکی از عوامل مؤثر در رشد اقتصادی این کشورها به شمار می‌آید.

۴. سیاست‌گذاری برای افزایش آموزش زنان

اگرچه حکما، فلاسفه و دانشمندان علوم اجتماعی در مورد آموزش زنان سخنان بسیاری گفته‌اند، عملاً آموزش گسترده و فراگیر زنان ابتدا در قرن هجدهم و نوزدهم در اروپا، و سپس در قرن بیستم در سایر کشورها آغاز شد. در قرن بیستم، مدارس دخترانه توسعه یافت و به تدریج بر سهم دختران در دانشگاه‌ها افزوده شد به طوری که امروزه در برخی جوامع، تعداد دختران در دانشگاه‌ها بیشتر از پسران است. اگرچه شکاف جنسی در دوره ابتدایی کمتر از دوره راهنمایی و در دوره راهنمایی کمتر از دوره دبیرستان است، این شکاف همچنان در آموزش عالی وجود دارد و تعداد زنان کارشناس و بالاتر همواره کمتر از مردان بوده است (بانک جهانی، ۲۰۰۱ الف: ۶۹). در ایران، حضور انبوه دختران در آزمون‌های ورودی دانشگاه‌ها و توفیق آنها در راه یافتن به آموزش عالی نویدبخش تحول چشمگیری است که در آینده نزدیک موجب کاهش

1. Killingsworth

شکاف جنسی در آموزش عالی خواهد شد، و گمان می‌رود که در سال‌های آینده نیز تعداد دانش‌آموخته‌های دختر بیش از پسر شود. با این حال، مسئله اساسی جهان امروز از بین رفتن شکاف جنسی در نظام آموزشی است که توزیع عادلانه امکانات بین دختران و پسران نیز نتوانسته آن را از میان ببرد.

با آنکه سیاستمداران و برنامه‌ریزان بودجه‌های قابل توجهی به جذب بیشتر دختران به مدارس اختصاص داده‌اند، هنوز در بسیاری از جوامع، تفاوت قابل توجهی بین میزان ثبت‌نام دختران و پسران وجود دارد. در مناطق روستایی، دختران کمتر از پسران به مدرسه فرستاده می‌شوند و میزان مشارکت دختران عموماً پایین‌تر است. هدف اساسی در این بخش از مقاله، اشاره به سازوکارهایی است که می‌تواند به توسعه آموزش زنان کمک کند، و اینکه از بین انواع راهبردها کدام یک موفق‌تر بوده است و چگونه می‌توان بر پیشرفت آموزش زنان نظارت بیشتری اعمال کرد و والدین را برانگیخت که دختران خود را بیشتر به مدرسه بفرستند.

تفاوت در میزان ثبت‌نام پسران و دختران می‌تواند ناشی از: تصمیمات والدین، عملکرد مدارس، تقاضای خصوصی برای آموزش، و عرضه عمومی خدمات آموزشی باشد. امروزه، علاوه بر عرضه خدمات آموزشی در نهادهای دولتی، عرضه این خدمات در بخش خصوصی نیز از رشد فزاینده‌ای برخوردار بوده است (شولتز، ۱۳۷۶: ۹۷).

فرض بر آن است که خانواده‌ها هزینه‌ها و فایده‌های فرستادن فرزندانشان به مدرسه را به دقت ارزیابی می‌کنند. در جوامع روستایی، والدین بر این باورند که فرستادن فرزندان پسر به مدرسه مهم‌تر از فرزندان دختر است زیرا بازده اقتصادی مورد انتظار چنین سرمایه‌گذاری‌هایی برای پسران، در طول دوره زندگی ایشان، بسیار بیشتر از دختران خواهد بود. بنابراین، انتخاب پسران بر اساس انگیزه‌های اقتصادی است. پسران در کنار والدین می‌مانند و بهره‌وری تولید را افزایش می‌دهند و بر درآمد خانواده می‌افزایند. پسران، برطبق عقاید فرهنگی حاکم بر این جوامع، والدین را عزیز

می‌شمارند و در دوران کهولت و بازنشستگی برای آنها تأمین اجتماعی به وجود می‌آورند. پسران تحصیل کرده، چه از لحاظ درآمد و قدرت مالی، و چه از لحاظ هویت و شخصیت و قدرت اجتماعی خانوار، آسایش روانی قابل توجهی برای والدین به وجود می‌آورند. در حالی که دختران تحصیل کرده نقش کمتری در تولید محصولات کشاورزی دارند و با ازدواج از والدین جدا می‌شوند و بازده اقتصادی - اجتماعی تحصیلات آنها در اختیار افراد دیگری قرار می‌گیرد. از آنجا که والدین منابع محدودی در اختیار دارند، هنگام انتخاب در شرایط مساوی، برای پسران سرمایه‌گذاری بیشتری انجام می‌دهند.

با افزایش تعداد پسران تحصیل کرده، ارزش تحصیلات دختران نیز به تدریج افزایش می‌یابد زیرا مردان تحصیل کرده علاقه‌مند به ازدواج با زنان تحصیل کرده هستند. با آنکه بازده اقتصادی زنان تحصیل کرده در جوامع سنتی اندک است، آثار خارجی مثبتی که تحصیلات زنان بر تربیت فرزندان و سلامت ایشان دارد، بر تقاضا برای ازدواج با دختران تحصیل کرده افزوده است. بدین ترتیب حتی در جوامع سنتی، ازدواج با این گروه از دختران اهمیت روزافزونی می‌یابد.

چنانچه روش‌های تولید تغییر یابد و نقش زنان در تولید پررنگ‌تر شود، اهمیت تحصیلات زنان حتی در جوامع روستایی نیز بیشتر خواهد شد. مشارکت زنان در فعالیت‌های تولیدی بر قدرت تولید و درآمد خانواده می‌افزاید و مهاجرت به شهرها را محدود می‌سازد.

یک راه‌حل سنتی برای افزایش ثبت‌نام دختران در مدارس روستایی آن است که هزینه‌های آموزش برای والدین کاهش یابد. نزدیک بودن مدرسه به محل سکونت و در نتیجه کاهش هزینه‌های رفت و آمد، کاهش شهریه، اعطای یارانه برای خرید لباس و وسایل مدرسه و توسعه برنامه‌های تغذیه رایگان در مدارس، و اعطای بورس‌های تحصیلی به دخترانی که قادرند به دبیرستان و دانشگاه راه یابند، همه در جذب بیشتر

دختران به نظام آموزشی مؤثر است. اعطای بورس‌های تحصیلی به دختران سبب می‌شود که از یک سو، زمینه پیشرفت تحصیلی آنها فراهم شود و، از دیگر سو، سن متوسط ازدواج آنها بالاتر رود. اعطای یارانه تحصیلی به خانواده‌های دارای کودکان مدرسه‌رو در روستا نیز می‌تواند به ثبت‌نام بیشتر کودکان بینجامد. هر قدر تعداد این یارانه‌ها یا بورس‌های تحصیلی بیشتر باشد، میزان ثبت‌نام کودکان در مدارس بالاتر خواهد بود. هر اندازه امتیازات بیشتری در اختیار دانش‌آموزان دختر قرار گیرد، انگیزه رفتن به مدرسه در آنان افزایش خواهد یافت. هر اقدامی که هزینه فرصت درس خواندن دختران را کاهش یا احتمال موفقیت آنان را در آینده افزایش دهد، والدین را به فرستادن دختران خود به مدرسه و سرمایه‌گذاری آموزشی برای آنها ترغیب می‌کند.

در برخی از کشورهای مسلمان، والدین علاقه ندارند دخترانشان در مدارس با پسران در یک کلاس درس بخوانند (شولتز، ۱۳۷۶: ۹۹). در این جوامع، بودجه‌های تخصیص‌یافته به آموزش نیز اجازه ایجاد مدارس جداگانه را نمی‌دهد. در این شرایط، مدارس دونوبته می‌شوند و در یک نوبت پسران و در نوبت دیگر دختران به صورت چرخشی به مدرسه می‌روند. مشکل دیگری که در این جوامع وجود دارد آن است که برخی از والدین ترجیح می‌دهند معلمان و دبیران زن به دخترانشان آموزش دهند. متأسفانه این امر در بسیاری از شهرها و روستاهای کوچک امکان‌پذیر نیست زیرا تعداد معلمان و دبیران زن با تخصص‌های مورد نظر در محل کافی نیست. در این گونه موارد، ناهماهنگی‌هایی به وجود می‌آید که موجب افت کیفیت و طولانی‌تر شدن دوره‌های تحصیلی می‌شود. در گذشته نیز بسیاری از خانواده‌های روستایی حاضر نبودند که پزشکان مرد زنان را معاینه و مداوا کنند. خوشبختانه امروزه بر تعداد پزشکان زن افزوده شده و این مشکل تا حدود زیادی مرتفع شده است. به هر حال، جذب بیشتر دختران به نظام آموزشی و بالاتر رفتن سطح تحصیلات آنان می‌تواند این مسائل را به تدریج در سال‌های آینده حل کند.

نتیجه‌گیری

مطالعات اقتصاددانان در زمینه ساختار دستمزدها نشان می‌دهد که هر سال تحصیل اضافی افزایش مشابهی را در متوسط دستمزد نیروی کار مرد و زن به وجود آورده است. به عبارت دیگر، تحصیلات اضافی آثار مشابه و یکسانی در دستمزد مردان و زنان به وجود می‌آورد (شولتز، ۱۳۷۶: ۸۲). از سوی دیگر، برآوردهای میزان بازده خصوصی سرمایه‌گذاری در آموزش نیز نشان داده است که بازده زنان عمدتاً بیشتر از مردان بوده است. بدین معنی که گذراندن هر مقطع تحصیلی اضافی بازده بیشتری را برای زنان نسبت به مردان، به وجود می‌آورد. علاوه بر این، از آنجا که بازده تحصیلات در مقاطع پایین‌تر عموماً بیشتر است، و با توجه به اینکه متوسط میزان تحصیلات مردان بیشتر از زنان است، سرمایه‌گذاری بیشتر در آموزش زنان بازده اقتصادی بیشتری برای جامعه به همراه خواهد داشت. مردان در سنین دبیرستان و دانشگاه با سهولت بیشتری نسبت به زنان به بازار کار مراجعه می‌کنند و مشغول به کار می‌شوند، و رفتن به دبیرستان و دانشگاه موجب نمی‌شود که آنان از کسب درآمد در بازار کار صرف‌نظر کنند. در حالی که اکثر زنان، در صورتی که به دبیرستان و دانشگاه نروند، لزوماً به بازار کار نیز نمی‌پیوندند؛ بنابراین، هزینه فرصت ادامه تحصیلات برای زنان به طور نسبی پایین‌تر است. بدین ترتیب، از یک سو، هزینه‌های تحصیل زنان کمتر است و، از دیگر سو، چون متوسط تحصیل زنان پایین‌تر از مردان است، بازده اقتصادی آموزش زنان بیشتر است (شولتز، ۱۳۷۶: ۹۵).

عامل دیگری که سرمایه‌گذاری در آموزش زنان را توجیه می‌کند آثار خارجی مثبت تحصیلات زنان بر زندگی خصوصی و اجتماعی آنهاست (کینگ و هیل، ۱۹۹۳: ۱۲۷). در واقع، زنان تحصیل‌کرده کودکان سالم‌تری دارند، برای تغذیه بهتر خانوار تلاش بیشتری می‌کنند، فرزندان آنان قد و قامت بلندتری دارند و از توانایی‌های جسمی و فکری بالاتری برخوردارند. شواهد نشان می‌دهد که بخش مهمی از موفقیت تحصیلی

کودکان مرهون تحصیل کردگی مادران است و آنان نقش مؤثری در توفیق تحصیلی فرزندان دارند. میزان باروری نیز عموماً در زنان تحصیل کرده کمتر است.

در حوزه مالیات عمومی، تحصیلات بیشتر زنان موجب مشارکت بیشتر آنان در بازار کار می‌شود بدون آنکه از سهم مردان بکاهد. پیوستن زنان به نیروی کار و اشتغال آنان در فعالیت‌های تولیدی درآمدزایی شک پایه مالیاتی جامعه را وسعت می‌بخشد و زنان نیز به سهم خود مالیات بیشتری می‌پردازند. چنانچه زنان تحصیل کرده به جای خانه‌داری به کارهای تخصصی بپردازند، نه تنها برای خود و جامعه درآمد بیشتری تولید می‌کنند، بلکه به نسبت بیشتری در ایجاد درآمدهای مالیاتی مشارکت خواهند داشت.

شواهد تجربی در اکثر کشورهای جهان نیز مبین آن است که توجه به آموزش زنان و کاهش شکاف جنسی در نظام آموزشی، به ویژه در جوامعی که هنوز میزان مرگ و میر کودکان و باروری زنان به طور نسبی بالاست، می‌تواند به کارایی اقتصادی بیفزاید. جوامعی همانند کشورهای جنوب شرقی آسیا، که در دهه‌های اخیر در تحصیلات زنان بیش از مردان سرمایه‌گذاری کرده‌اند، توانسته‌اند شکاف جنسی موجود در نظام آموزشی را از بین ببرند. این امر موجب افزایش مشارکت زنان در بازار کار شده است و این کشورها امروزه به رشد اقتصادی بالایی دست یافته‌اند. در برخی کشورهای آفریقایی مثل کنیا نیز که به تحصیلات زنان توجه شده، و فرصت‌های آموزشی بین زنان و مردان به صورت برابر توزیع شده، تفاوت‌های عمده بین مناطق فقیر و غنی کاهش یافته، سطح بهداشت و سلامت مردم ارتقا یافته، اختلاف طبقاتی به طور نسبی کمتر شده و رشد اقتصادی بالاتری حاصل شده است (شولتز، ۱۳۷۶: ۷۴). برعکس در کشورهایی همانند کشورهای جنوب صحرای آفریقا و بعضی کشورهای خاورمیانه، که زنان در آنها تحصیلات کمتری دارند و از شکاف جنسی در آموزش کاسته نشده، هنوز میزان رشد جمعیت بالاست، تعداد بی‌سوادان قابل توجه است، فقر بیداد می‌کند، میزان

سرمایه‌گذاری‌های داخلی پایین است، و کمترین سرمایه‌های خارجی جذب می‌شود. این تجربیات نشان می‌دهد که همبستگی شدیدی میان حضور زنان تحصیل‌کرده در بازار کار و رشد اقتصادی وجود دارد. هر قدر از شکاف جنسی در نظام آموزشی کاسته شود، زمینه پیشرفت اقتصادی گسترش می‌یابد.

منابع

- شولتز، پل (۱۳۷۶)، «بازده آموزش زنان»، نقش آموزش زنان در توسعه اقتصادی، گردآوری الیزابت کینگ، ترجمه غلامرضا آزاد ارمکی، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
- مرکز آمار ایران، سرشماری‌های عمومی نفوس و مسکن سال‌های مختلف.
- Becker, G.S. (1981), *A Treatise on the Family*, Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Behrman, J.R. (1997), *Mother's Schooling and Child Education*, Philadelphia: University of Pennsylvania Press.
- Birdsall, N. and R. Sabot (eds.) (1993), *Labor Market Discrimination in Developing Countries*, Washington, DC: The World Bank.
- Blumberg, R.L. (1988), "Income under Female Versus Male Control", *Journal of Family Issues* 9: 51-84.
- Boskin, R.L. and E. Sheshinski (1983), "Optimal Tax Treatment for the Family", *Journal of Public Economics* 20: 281-297.
- Cameron, L.A. et al. (2001), "Education and Labor Market Participation of Women in Asia: Evidence from Five Countries", *Economic Development and Cultural Change* 49: 460-477.
- Fogel, R.W. (1999), "Catching up with the Economy", *American Economic Review* 89: 1-21.
- Foster, A. (1996), *Analysis of Household Behavior When Households Choose their Members*, Philadelphia: University of Pennsylvania Press.
- Hannum, E. and C. Buchmann (2003), *The Consequences of Global Educational Expansion*, Cambridge, MA: The American Academy of Arts and Sciences.
- Heckman, J.J. (1980), "Sample Selection Bias as a Specification Error", in: J.P. Smith (ed.), *Female Labor Supply*, Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Huffman, W. (1976), "The Value of the Productive Time of Farm Wives", *American Journal of Agricultural Economics* 58: 836-841.
- Jorgenson, D.W. (1995), *Postwar U.S. Economic Growth*, Cambridge, MA: MLT Press.
- Killingsworth, M. (1983), *Labor Supply*, Cambridge, MA: Cambridge University Press.
- King, E.M. and M.A. Hill (eds.) (1993), *Women's Education in Developing Countries*, Baltimore, MD: World Bank and John Hopkins University Press.
- McCaffery, E.J. (1997), *Taxing Women*, Chicago, IL: University of Chicago Press.
- Mincer, J. (1974), *Schooling Experience and Earnings*, New York,: Columbia University Press.
- Organization for Economic Co-operation and Development (OECD) (2002),

- Labor Force Statistics 1981-2001, Paris.
- Psacharopoulos, G. (1994), "Returns to Investment in Education: A Global Update", *World Development* 22: 1325-1343.
 - Psacharopoulos, G. and H.A. Patrions (2002), "Returns to Investment in Education: A Further Update", *World Bank, Working Paper No. 2881*: 7-15.
 - Rosenzweig, M.R. and K.J. Wolpin (1994), "Are There Increasing Returns to Intergenerational Production of Human Capital", *Journal of Human Resources* 29: 670-693.
 - Schultz, T.P. (1988), "Educational Investment and Returns", in: H. Chenery and T.N. Srinivasan (eds.), *Handbook of Development Economics, Vol. I*, Amsterdam: North Holland Pub. Co.
 - Schultz, T.P. (1994), *Investment in Women's Human Capital*, Chicago, IL: University of Chicago Press.
 - Schultz, T.P. (1995), "Human Capital and Development", in: G.H. Peters et al. (eds.), *Agricultural Competitiveness, 22nd International Conference of Agricultural Economics*, Aldershot, England: Dartmouth Pub. Co.
 - Strauss, J. and K. Beegle (1996), "Intra Household Allocations", *MSU International Development, Working Paper No. 62*, East Lansing, MI: Michigan State University.
 - UNESCO (2001), *Achieving Education for ALL: Demographic Challenges*, France: UNESCO.
 - World Bank (2001a), *Engendering Development through Gender Equality in Rights, Resources, and Voices*, New York: World Bank and Oxford University Press.
 - World Bank (2001b), *World Development Indicators, Tab. 2. 2*: 50-51.